

## نگاهی گذرا به وضعیت نویسندگان مستقل ایران در سی سال حکومت جمهوری اسلامی

با توجه به کمی وقت، می‌خواهم چند پرسش ساده را مطرح کنم که یقین دارم همه‌ی شما نیز به آن اندیشیده‌اید. در ارتباط با همین چند پرسش، ناگزیر از بیان یک مقدمه‌ی کوتاه و چند اشاره‌ی گذرا به روند موقعیت نویسندگان ایران هستم. چرا که یقین دارم صدای شاعران و نویسندگان آزاد و مستقل، در همه‌ی دوران‌ها، صدای همه‌ی آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان بوده است. به ویژه که در این دو دهه‌ی گذشته، دست‌کم بیش‌تر شما از چند و چون فعالیت آن‌ها به صورت مستقل و در چهارچوب کارنامه‌ی کانون نویسندگان ایران اطلاع دارید و کم و بیش موقعیت فعالیت فرهنگی در حکومت خودکامه‌ی دینی جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اید. اگر چه هزاران فاجعه‌ی بزرگ در ایران اتفاق افتاده است، اما من از این رو از نویسندگان سخن می‌گویم و از کانون نویسندگان، که می‌خواهم به سهم خود به روند چهل سالگی کانون نویسندگان و تلاش همه‌ی آفرینش‌گران مستقل و آزادی‌خواهان احترام گذاشته باشم. و مهم‌تر از آن، با این یادداشت امیدوارم که یادآوری فاجعه‌های تاریخی، حضور مستمرتری در حافظه‌ی ما بیاید و کم‌تر آن‌ها را فراموش کنیم.

با توجه به دو مفهوم کهن از جامعه‌ی مدنی یا نیکان‌شهر، حضور نهادهای صنفی مستقل در هر کجا بیان‌کننده‌ی دو مفهوم مهم سیاسی اجتماعی متضادند. هر نهاد صنفی، نشانی است از یک جامعه‌ی مدنی و دموکراتیک. یعنی جامعه‌ای که در آن حق‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کسان در شغل‌های گوناگون محترم است و در حیطه‌ی قانون‌های آن جامعه به رسمیت شناخته می‌شود. اما حضور همین نهادهای صنفی، از سویی بیان‌گر این واقعیت تلخ است که حق کسان در صنوف گوناگون هر لحظه ممکن است در خطر بیفتد و ضرورت دفاع از آن، ضرورت تشکل‌های صنفی را حایز اهمیت می‌کند.

بنابراین تا زمانی که نهادهای صنفی خرد و کلان در هر جامعه‌ای وجود دارد، هنوز آن جامعه به یک جامعه‌ی مدنی آرمانی نرسیده است. هنوز مردمان آن جامعه به سطحی از شعور و آگاهی، کمال انسانی یا به تعبیر نظامی گنجوی به نیکان‌شهر نرسیده‌اند که با تسامح و

مُدارا به حق‌های یک دیگر احترام بگذارند. امری که شاید هرگز جامعه‌ی عمل نباشد و تا زمانی که ما انسان‌ها با خصلت‌های امروزی‌امان، به ویژه با حرص و آز زندگی می‌کنیم، ضرورت نهادهای صنفی و به ویژه نهادهای مدافع حق‌های بشر اجتناب‌ناپذیر است و ما با وجود معنای دو گانه‌ی این نهادها، ناگزیر باید بسیار سپاس‌گزار و خشنود باشیم و در هر فرصتی در احیا و تداوم آن‌ها بکوشیم. چرا که در وجود و حضور این نهادها، نشانی از دانش و شعور سیاسی اجتماعی مردمان هر عصر و نماد پیشرفت یک جامعه‌ی مدنی و رسیدن به جامعه‌ی آرمانی یا نیکانی نهفته است. اما تا نرسیدن به جامعه‌ی نیکان‌شهر، کم‌بود نهادهای صنفی در یک جامعه نشان می‌دهند که آن جامعه در بیرون از رشد تاریخی معمول و دست‌آوردهای بشری قرار دارد.

هم‌چنان که حضور یک جامعه‌ی بدون نهادهای صنفی مستقل و آزاد، نشان می‌دهد هنوز آن جامعه به عصر روشن‌گری نرسیده است و در تاریکی تاریخی به سر می‌برد. چنان که جامعه‌های به اصطلاح «جهان‌سومی» یا «در حال توسعه» در این موقعیت‌هایند و سرزمین ما ایران، یکی از شاخص‌ترین آن‌ها است.

نگاهی گذرا به یکی از نهادهای صنفی ایران، نهادی که همیشه، پنهان و آشکار پویا بوده است، از یک‌سو کمیت و کیفیت آزادی‌خواهی و تبلور فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد و از سوی دیگر چه‌گونگی بقا و پویایی خودکامگی حکومتی را با دولت‌هایش.

کانون نویسندگان ایران، که چهل سال از زمان تاسیس آن می‌گذرد، در دوران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ هشت مرحله‌ی کوتاه بسیار مشخص را پشت سر گذاشته است و کم و بیش هنوز هم با همان مشکل‌ها درگیر است.

مرحله‌ی نخست، حضور فعال و علنی در سال‌های پر تلاطم پیش و پس از انقلاب است. سال‌های میان ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰.

کارنامه‌ی فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران در این سال‌ها، یعنی تا پیش از یورش حکومت جمهوری اسلامی و اعدام علنی سعید سلطان‌پور که یکی از اعضای هیات دبیران آن است و بعد زندگی مخفی و فعالیت زیرزمینی بسیاری از اعضای آن، نشان می‌دهد نه تنها جامعه‌ی ایران به آن رشد اجتماعی سیاسی لازم - به دلیل پیشینه‌ی تاریک و دوران دیکتاتوری پهلوی‌ها - نرسیده است که کانون نویسندگان به دلیل همین وضعیت ناگوار، بیش از آن که یک نهاد صنفی فرهنگی باشد، یک نهاد صنفی

## راز ماندگاری هر صدا در هم‌بستگی همه‌ی صداهاست

منصور کوشان



سیاسی است و به دلیل ناکارا یا بی اعتبار بودن بسیاری از گروه‌ها، سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی در نزد مردم، نقش رهبری سیاسی‌اش به مراتب بیش‌تر از نقش فرهنگی آن است.

مرحله ی بعد، خاموشی ناگزیر کانون نویسندگان در ایران تا سال ۱۳۶۴ است. دورانی که به دلیل یورش‌های هر روزه ی حکومتیان، دستگیری‌ها و کشتارهای گروهی، نویسندگان نه حضور قلمی دارند و نه حضور فعال فیزیکی و کم و بیش هنوز به صورت زیرزمینی زندگی می‌کنند.

در مرحله ی سوم، از آن جا که حکومت جمهوری اسلامی از یک سو بیش از حد درگیر جنگ فرسایشی ایران و عراق است، (در این زمان ذخیره‌های ارتش شاهنشاهی کاستی می‌یابد) و از سوی دیگر چون مسأله‌ی موازنه‌ی قدرت و ارتباط جهانی به دلیل تامین اسلحه و حفظ بقا پیش آمده و سیاست‌گزاران فرهنگی سیاسی و امنیتی آن بر این گمانند که بعد از کشتارهای دسته‌جمعی، اعدام‌های روزانه، متلاشی و پراکنده شدن سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، دیگر خطر بزرگی حکومت را تهدید نمی‌کند، تعقیب افراد سرشناس فرهنگی و گردهم‌آیی کوچک آن‌ها توسط نیروهای سرکوب حکومت، کم‌تر می‌شود. سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷.

در این مرحله، چند نویسنده، بعد از چند نشست، موفق به نوشتن اعلامیه‌ی «گزارش اهل قلم» می‌شوند که در مجموع بیست و چهار نویسنده آن را امضا می‌کنند و نهایت نه امکان انتشار به صورت علنی می‌یابد و نه به صورت زیرزمینی. این مرحله‌ای است که هم متن «گزارش اهل قلم» و هم در انزوا بودن نویسندگان و بی‌اعتمادی به

یک دیگر و سرنوشت خود، نشان می‌دهد نویسندگان از بدیهی‌ترین حق‌های اجتماعی و صنفی محرومند. اعلامیه به طور مشخص مسأله‌ی در دست‌رس نبودن کاغذ را - که از ساده‌ترین و طبیعی‌ترین ابزار یک نویسنده است - بیان می‌کند و به طور نامشخص مسأله‌ی سانسور حاکم بر جامعه را. این اعلامیه با این که وجه سیاسی آن بسیار کم‌رنگ است و وجه صنفی آن بسیار پررنگ، امضای یک صدم از شاعران و نویسندگان، نمایش‌نامه‌نویسان، مترجمان و... را هم در زیر خود ندارد.

این دو امر، نبود کاغذ و وحشت از خواستار حق خود، هر دو نشان می‌دهند که موقعیت نویسندگان و به طور کلی جامعه در چه

وضعیت بسیار اسفناکی قرار دارد. به ویژه که در همین اعلامیه، نویسندگان خواستار حقی می‌شوند که بیش‌تر در چهارچوب فعالیت صنف ناشرها، چاپ‌خانه‌ها، صحاف‌ها و کسانی است که در این راستا فعالیت دارند و الویت نوشتن و انتشار چنین اعلامیه‌ای بیش‌تر در حیطه‌ی وظیفه و خواست‌های آنان است. مرحله‌ی چهارم، هم زمان است با بعد از کشتار گروهی زندانیان سیاسی، اتمام جنگ ایران و عراق، تدوین و تصویب قانون مطبوعات و نشر کتاب، گزارش «کمیته‌ی حقوق بشر»، و ضرورت بازسازی جامعه و ارتباط با کشورهای اروپایی و تامین بودجه‌ی لازم برای بقا و تداوم حکومت جمهوری اسلامی. یعنی



سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۴.

در این مرحله که بیش‌تر آن را می‌توان ضرورت نمایش آزادی یا ایجاد یک ویرتین نامید، حکومت جمهوری اسلامی موفق می‌شود با امکان دادن به چند نویسنده و هنرمند شناخته شده‌ی منفعل و پشتیبانی نامحدود به کسانی از درون حکومت، معتقد و وابسته به آن، ویرتینی از فعالیت‌های فرهنگی و هنری ایجاد کند. در این مرحله، مطبوعات وابسته رونق می‌یابند و ده‌ها نویسنده و هنرمند حکومتی مطرح می‌شوند تا نمایشی باشند برای دریافت امتیاز و بستن قراردادهای سیاسی اقتصادی با کشورهای پیش‌رفته به ویژه دولت‌های اروپایی. بدیهی است در کنار این بازار مکاره و سفره‌ی

کلانی که سرانجام از درون آن، برابر با یک برنامه‌ی از پیش تعیین شده، «اپوزیسیون حکومتی» مطرح می‌شود، نویسندگان و مطبوعات مستقل نیز بی‌بهره نمی‌مانند. چرا که حکومت هم برای سرپوش گذاشتن بر اعتراض‌های جهانی به آنان نیاز دارد و هم برای آموزش کسان حکومتی که تا این تاریخ هنوز بری از هر گونه شناخت بنیادی از اصل‌های فرهنگ و هنزند.

در این مرحله به بهانه‌ی زلزله‌ی رودبار و زنجان، نویسندگان با دو هدف به دور هم جمع می‌شوند. هدف نخست و آشکارا، برگذاری شب‌های شعر و داستان‌خوانی به نفع زلزله زدگان است و هدف دوم و پنهانی، احیای کانون نویسندگان و اعلام حضور فعال نویسندگان و شاعران. این مرحله بعد از تشکیل گروه پنج نفره جهت پی‌گیری شب‌های ادبیات، سرانجام به تشکیل گروه مشورتی کانون نویسندگان، نوشتن چند اعلامیه در دفاع از مطبوعات توقیف شده و نوشتن متن ۱۳۴ نویسنده یا «ما نویسنده‌ایم» می‌انجامد. گزارش‌های این مرحله نشان می‌دهد به رغم فشارهای روزافزون حکومت و سانسور شدید کتاب و مطبوعات، جامعه از یک رشد نسبی سیاسی اجتماعی و فرهنگی زیرزمینی برخوردار است.

توجه به فعالیت این مرحله‌ی کانون نویسندگان که هنوز تعداد فعالان آن حول تعداد انگشتان دست‌ها دور می‌زند، بیان‌گر دو نکته‌ی اساسی است:

نخست، تداوم سرکوب آزادی‌های فردی توسط حکومت جمهوری اسلامی و هراس نویسندگان از سرنوشت آینده‌ی خود. زیرا با این که برنامه به نام کمک به زلزله‌زدگان است، باز هم بیش از بیست نویسنده و شاعر جسارت مشارکت در آن را نمی‌یابند و سرانجام هم حکومت جمهوری اسلامی با همین برنامه‌ی ساده مخالفت می‌کند.

دوم، تداوم درک نیاز به گردهم‌آیی‌ها یا تشکیل گروه مشورتی کانون نویسندگان. در این مرحله، گروهی که نزدیک به ده نفر از فعالان همیشگی آن هستند، با تداوم فعالیت‌های شان نه تنها موفق به جذب نویسندگان دیگر می‌شوند، که موفق به نوشتن چند اعلامیه علیه سانسور و توقیف مطبوعات می‌گردند. اعلامیه‌هایی که در مرحله‌ی جمع‌آوری امضا، با سد سانسور روبه‌رو می‌شوند و به دو دلیل امکان انتشار نمی‌یابند. یکی، نداشتن تسامح و



مدارای تعدادی نویسنده و دیگری، وحشت از حکومت جمهوری اسلامی و هراس از حضور در لیست سیاه. چرا که سانسور کتاب، در این مرحله، به دو شکل بسیار مشخص و دهها روش نامشخص جریان دارد.

شیوهی معمول، خواندن اثر توسط بررس‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و بعد اعلام نظر آنان جهت انتشار یا عدم انتشار است و شیوهی ویژه توجه کردن به نام نویسنده و بایگانی کردن اثر با اعلام عدم انتشار آن.

در تداوم این مرحله، با پشتوانی چند نشریه‌ی مستقل، نویسندگان موفق می‌شوند نامه‌ای به امضای سیزده نفر در دفاع از سعیدی سیرجانی به رییس قوه‌ی قضاییه بنویسند. بعد از رای‌های این نامه، جمع مشورتی نویسندگان به طور مستقیم با تهدید نیروهای امنیتی حکومت جمهوری اسلامی روبه‌رو می‌شوند. با احضار چند نویسنده به طور جمعی و احضار کسانی به صورت فردی، دستور می‌دهند که اگر با انتشار نامه‌ای سرگشاده اعلام اشتباه نکنید و در واقع سعیدی سیرجانی را محکوم نکنید، در الویت‌های فهرست ترور قرار می‌گیرید.

این زمانی است که نویسندگان جمع مشورتی، سه راه پیش‌تر در پیش‌رو ندارند. یا بازگشت به انزوای گذشته یا خودکشی اجتماعی یا تداوم فعالیت‌ها و درگیری آشکار با نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی. بازگشت به انزوا همان قدر خطرناک است که خودکشی اجتماعی. چرا که بازگشت به انزوا، به این معنا است که ایران فقط دارای همین چند نویسنده‌ی منفعل بیرون از بدنه‌ی حکومت است که اثرهای‌شان با سانسور بسیار منتشر می‌شود و ده‌ها شاعر و نویسنده‌ی حکومتی که محتوای تمام نوشته‌های‌شان در راستای تثبیت حکومت جمهوری اسلامی یا تبلیغ اسلام است و با شمارگان زیاد و تبلیغات بسیار مطرح می‌شوند. انتشار اعلامیه‌ای و نفی حق‌های طبیعی سعیدی سیرجانی، معنای نخستش، تأیید عمل کردهای حکومت جمهوری اسلامی است و معنای دومش، خودکشی یا نادیده گرفتن حق اجتماعی نویسنده یا هر شهروندی. چرا که انتشار نامه‌ای در رد دفاع از یک نویسنده، به هر بهانه‌ای، معنا و مفهوم دیگری جز خودکشی اجتماعی نمی‌دهد. راه سوم، تداوم راه تا رسیدن به خواست‌های طبیعی و اجتماعی است و در نتیجه پذیرش خطرها. یعنی روبه‌رو شدن با ترورهای خیابانی.

ضرورت تداوم راه و دست یافتن به حق‌های طبیعی و اجتماعی، حدود بیست تن نویسنده

را بر آن می‌دارد تا متنی را تدوین کنند که به متن «۱۳۴ نویسنده» یا «ما نویسنده‌ایم» مشهور است. دوران تدوین این متن با توجه به تدوین چند بیانیه‌ی ناموفق، دوران بلوغ سیاسی اجتماعی، تسامح و مدارای جمعی از نویسندگان ایران است که امروز به نام گروه مشورتی کانون نویسندگان ایران در آن زمان سیاه و بحرانی نامیده می‌شوند.

این نخستین باری است که نه تنها یک متن به صورت جمعی و در حضور جمع تدوین می‌شود، که بر روی تمام نکته‌های آن، یعنی برای نوشتن هر کلمه و جمله‌ی آن، به ضرورت ساعت‌ها بحث و جدل می‌شود و سرانجام با تأیید همه‌گان و نه حتا اکثریت، به تصویب می‌رسد. چون حضور در حکومت جمهوری اسلامی و روبه‌رو بودن با ترور، دفاع از حق فرد فرد نویسندگان را بسیار حاد می‌کند، ما را بر آن می‌دارد تا از هر گونه رای‌گیری که تا پیش از آن مطرح بود، خودداری کنیم. چرا که می‌دانیم، انتشار متن «ما نویسنده‌ایم» معنایش اعلام جنگ با کل حکومت جمهوری اسلامی است و متعاقب آن امکان دست‌کم ترور هر فرد تدوین‌کننده‌ی متن و گردآورنده‌ی امضاها.

متن «ما نویسنده‌ایم» بیان‌کننده‌ی یکی از طبیعی‌ترین خواست‌های صنفی است. به طور مشخص این نکته‌ی بسیار مهم و در عین حال ساده را بیان می‌کند که نویسنده را به عنوان نویسنده، محاکمه، زندانی، اعدام یا ترور کنید و نه با القاب و برجسب‌های دیگر. بیانی که حدود وحشی‌گری و استبداد کور حکومت جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد.

این متن به صورت کامل، هم‌راه با امضای نویسندگان و متن‌های ضمیمه منتشر می‌شود و انتشار آن، هم‌راه است با تعطیلی ماهنامه‌ی «تکاپو» (به دلیل انتشار متن کامل «ما نویسنده‌ایم» هم‌راه با امضای ۱۳۴ نویسنده، گزارش هیات هفت نفره، گزارش گروه مشورتی)، ترور، زندان و بازجویی‌های مکرر تدوین‌کنندگان و توبه‌نامه‌ی چند تن از امضاکنندگان آن چون آقای شمس لنگرودی و هم‌کاری و برجسب‌های زدن‌های کسانی چون آقای آریان‌پور به جمع مشورتی یا گروه گردآوری امضاها.

مرحله‌ی پنجم، زمان تدوین منشور جدید کانون نویسندگان ایران، بازداشت نویسندگان جمع مشورتی، گرفتن تعهد سکوت و ترور چند تن از اعضای آن است. سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.

جمع مشورتی کانون نویسندگان بعد از ترور

چند تن از اعضا و نویسندگان دیگر و تعطیلی چند ماه‌نامه‌ی مستقل فرهنگی ادبی، هم‌چنان به فعالیت زیرزمینی و گاه علنی خود ادامه می‌دهد و ضرورت تشکیل مرحله‌ی سوم کانون، تدوین منشور آن و اعلام علنی فعالیتش را ضروری می‌داند. در این مرحله، که مرحله‌ی پختگی است و اعضای آن با توجه به تجربه‌ی متن «ما نویسنده‌ایم» دیگر هیچ تلاشی برای تحمیل نگرش‌های سیاسی خود در تدوین منشور ندارند، متن منشور کانون نویسندگان با امضای سیزده نفر آماده‌ی انتشار می‌شود.

در این زمان اگر چه مواد ده‌گانه‌ی منشور بری از هر گونه نگرش سیاسی سازمانی است، و به خودی خود نمی‌تواند خطری برای حکومت جمهوری اسلامی باشد، اما کارگزاران فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی حکومت به دلیل برنامه‌های در پیش روی‌شان، نه تنها با انتشار آن مخالفت می‌کنند، که با بازداشت نویسندگان و گرفتن تعهد سکوت از آنان و ادارشان می‌کنند، باز خانه‌نشین شوند و در انزوای مطلق زندگی کنند.

در این مرحله باز چند نویسنده زندانی و ترور می‌شوند و به دلیل تشدید فشار و سانسور از سویی و تبلیغ و اشاعه‌ی نویسندگانی منفعل و حکومتی از سویی و به راه افتادن بازار مکاره‌ای از فرهنگ اسلامی، هر گونه فعالیت از نویسندگان جمع مشورتی سلب می‌شود و در نهایت، از آن جا که امکان سر بلند کردن آنان باز بسیار است و جامعه‌ی آگاه هم‌چنان آنان را به عنوان سخن‌گویان واقعی خود می‌شناسد، با توطئه‌ی «خانه‌ی گوست» (وابسته‌ی سفارت آلمان) و به ویژه با توطئه‌ی «اتوبوس ارمنستان» زمینه برای فعالیت «اپوزیسیون حکومتی» یا «اپوزیسیون اصلاح‌طلبان اسلامی» فراهم می‌شود و چون این طرح نیز از چند نظر با شکست روبه‌رو می‌گردد، باز نویسندگان بازداشت شده با امضای تعهدنامه‌هایی تا مدتی ناگزیر به سکوت و انزوا می‌شوند.

مرحله‌ی ششم، اوج فعالیت نویسندگان وابسته به حکومت، نویسندگان منفعل، و ترویج «اپوزیسیون اسلامی» است. یعنی سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸.

در این مرحله که توأم است با انتخابات و رییس‌جمهوری آقای محمد خاتمی، کارگزاران فرهنگی، سیاسی و امنیتی حکومت با این تصور که دیگر هیچ گونه «اپوزیسیون مستقلی» وجود ندارد و نویسندگان موجود در ایران به کلی اخته یا منفعل شده‌اند، زمینه‌ی فعالیت علنی «اپوزیسیون حکومتی» را بیش‌تر فراهم



می‌کنند. چرا که وضعیت نابه‌سامان داخلی بیش از هر وقت ضرورت حفظ حکومت جمهوری اسلامی و بقای آن را در برابر ضربه‌های ناخواسته‌ی بنیادگرایان پیش می‌آورد. در این مرحله، نخستین اقدام علیه نویسندگان مستقل به ویژه علیه جمع مشورتی با یک کودتای فرهنگی اتفاق می‌افتد. یعنی روزنامه‌ی «راه نو» با مدیریت آقای اکبر گنجی (۱) تاسیس کانون نویسندگان ایران را اعلام می‌کند. کانون نویسندگان با هیات موسسی متشکل از نویسندگان حکومتی چون عبدالکریم سروش، صادق زیباکلام، حجت‌الاسلام محسن کدیور، عطاءالله مهاجرانی، اکبر گنجی، عباس عبدی و امثال آنان که ناگزیر برای دست یافتن به وجاهت فرهنگی و اجتماعی باقر پرهام، داریوش آشوری، محمود دولت‌آبادی و هوشنگ گلشیری (۲) را نیز در لیست گنجانده‌اند.

هم‌زمان با اعلام این خبر که نمایی است از «دموکراسی اسلامی» به جهانیان و جذب جامعه برای مشارکت درخواست‌های «اپوزیسیون اسلامی یا اصلاح طلب»، چند تن از نویسندگان بازمانده از جمع مشورتی (محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، هوشنگ گلشیری، علی‌اشرف درویشیان، کاظم کردوانی و منصور کوشان)، به دور هم جمع می‌شوند و پیش از تشکیل علنی «کانون نویسندگان حکومتی» منشور تدوین شده را آماده انتشار می‌کنند و تصمیم می‌گیرند تمام نویسندگان ایران را به مجمع عمومی فراخوانند تا در تصویب منشور و انتخاب هیات دبیران شرکت کنند. اما چون هیچ کدام از روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماه‌نامه‌هایی چون «جامعه/توس»، «سلام»، «راه نو»، «کیان»، «زنان» و... که ادعای اصلاح، ایجاد جامعه‌ی مدنی و آزادی در چهارچوب قانون را دارند، متن منشور و دعوت از نویسندگان برای مجمع عمومی کانون نویسندگان را منتشر نمی‌کنند، من با پذیرش سردبیری «آدینه»، آن را در دومین شماره‌ی آن منتشر می‌کنم.

از آن جا که این اقدام تمام برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ی حکومت را مختل می‌کند، کارگزاران سیاسی، فرهنگی و امنیتی حکومت، برای باز کردن دامنه‌ی فعالیت «اپوزیسیون حکومتی یا اصلاح‌طلبان اسلامی»، چاره‌ای جز دست‌گیری، بازداشت، محاکمه در پشت درهای بسته و نهایت ترور سریع چند نویسنده‌ی دست‌اندرکار نمی‌بینند و همین برنامه را هم عملی می‌کنند که به کشتن زنده

یادها محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مهاجرت ناگزیر من و تعدیل موضع چند نفر از اعضای جمع مشورتی می‌انجامد.

مرحله‌ی هفتم، دوران حاکمیت اجتماعی سیاسی «اپوزیسیون حکومتی یا اصلاح‌طلبان اسلامی» است. یعنی سال‌های بعد از ۱۳۷۸ تا پایان دولت آقای محمد خاتمی.

این دورانی است که به رغم تعدیل موضع چند نفر از اعضای باقی‌مانده‌ی جمع مشورتی - به ضرورت موقعیت به‌تر و به امید دست‌یابی به آزادی و فعالیت علنی - کانون نویسندگان ایران نه تنها نمی‌تواند حرکت مستمر و پویای خود را ادامه بدهد، که پس از چند جلسه‌ی نمایشی در مکان‌های نیم دولتی - آن



هم برای مهر سکوت زدن به دهان نهادهای مخالف حکومت و برقراری رابطه‌های حسنه با دولت‌های اروپایی و چپاول ثروت ملی ایران - باز به‌همان وضعیت گذشته‌ی خود بازمی‌گردد.

در دوره‌ی هشتم، کانون نویسندگان ناگزیر به چنان سراسیمگی می‌افتد که در دولت آقای محمود احمدی‌نژاد یا سلطه‌ی کامل بنیادگرایان و اوج اقتدار عقب‌افتادگان فرهنگی، آخرین حرکت‌های خیزنده‌اش هم از آن گرفته می‌شود و تنها نفسی برایش می‌ماند تا بتواند حضور ضمنی خود را اعلام کند و در دفاع از حق‌های طبیعی و اجتماعی شهروندان ایرانی بیانیه صادر کند.

چرا؟ چرا در تمام این سال‌های گذشته، نویسندگان و در تداوم آن آزادی‌خواهان ایران نتوانسته‌اند به خواست‌های طبیعی و اجتماعی خود برسند؟ آیا فقط به خاطر قدرت مطلق حکومت خودکامه‌ی جمهوری اسلامی یا هوش و شعور و چالاکی کارگزاران فرهنگی، سیاسی و امنیتی آن است یا ما نیز به عنوان نویسندگان روشن‌فکر، فعال سیاسی و آزادی‌خواه در تداوم این وضعیت اسفناک نقش داشته‌ایم؟

به گمان من، نقش ما در استمرار دیکتاتوری و استبداد حکومت جمهوری اسلامی چندان کم رنگ نیست. چرا که ما به عنوان مدافعان جدی آزادی بیان و مخالفان جدی سانسور و حکومت جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه در هیچ برهه‌ای از سی سال گذشته، با حفظ استقلال و حفظ صدای خود، به طور عملی در کنار هم نایستادیم و از حق‌های یک‌دیگر دفاع نکردیم.

یکی از مهم‌ترین دلایل بقای حکومت جمهوری اسلامی، به ویژه در بعد از جنگ ایران و عراق، زمانی که در سراسیمگی سقوط - دست‌کم از نظر اقتصادی - قرار گرفته بود، نمایش ویتترین فرهنگی‌اش به دولت‌های اروپایی بود. یکی از مهم‌ترین شگردهای حکومت جمهوری اسلامی برای نمایش آزادی‌های فرهنگی که در هر جامعه‌ای از اولویت‌های ویژه برخوردار است و تمام نهادهای دموکراتیک نسبت به آن حساس هستند، ارایه‌ی چهره‌ی فرهنگی دوران ریاست جمهوری آقای محمد خاتمی است. چرا که چند نویسنده، بدون توجه به سرنوشت فرهنگی سیاسی جامعه، فقط به خاطر فیض ناچیز و مرحله‌ای خود، آب به آسیاب حکومت اسلامی ریختند و هم‌چنان می‌ریزند. (۳) بی‌خبر از این که در این آسیاب، نه تنها روزنه‌ای فراخ نمی‌شود، که هر نوع اندیشه‌ی آزادی هم در زیر سنگ سنگین نابخردی حکومت ضد فرهنگ محو و نابود می‌گردد.

ناگزیر برای چندمین بار می‌گویم، تا زمانی که هر کدام از ما می‌پنداریم سرنوشت‌مان مستقل از سرنوشت دیگران است، خواسته یا ناخواسته به بقای این حکومت کمک می‌کنیم. تا زمانی که هر کدام می‌پنداریم سانسور حکومت‌ها برای اثرهایی است که «مشکل» دارند و اثر ما بری از هر گونه مشکل است، اداره‌های سانسور با ارتزاق متن‌های قابل مجاز هر روز پروارتر می‌شوند. تا زمانی که می‌پنداریم مشکل سانسور یا نبودن آزادی بیان و اندیشه‌ی بی‌حصر و



استثنا، مساله و معضل شاعران و نویسندگان است و ما بری از آن هستیم، حکومت جمهوری اسلامی با دولت‌های رنگارنگ تداوم می‌یابد و آخرین بارقه‌های فرهنگ، تمدن و آزادی‌های مدنی را هم در ذهن و جان ایران و ایرانی خاموش می‌گرداند.

کوچک شدن جهان این شانس را از حکومت جمهوری اسلامی گرفته است، که نمی‌تواند فقط با نمایش نیروهای حکومتی، ادای جامعه‌ی آزاد را در بیاورد، اما آیا ما از این امکان تا امروز بهره برده‌ایم؟ آیا با حرکت‌مان به جهانیان اعلام کرده‌ایم که چون ما حکومت جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسیم و معتقد به آزادی بیان و نشر اندیشه بی‌هیچ حصر و استثنایی هستیم، در اعتراض از فلان حق طبیعی خود می‌گذریم؟ کدام یک از ما تا امروز چنین کرده است؟

اجازه بدهید یکی از ساده‌ترین حرکت‌ها را به عنوان نماد مثال بزنم. حرکتی که شاید به نظر بسیاری ناچیز بیاید، اما دست کم از نظر دولت‌مندان کشوری که من در آن زندگی می‌کنم، دولت‌های اسکاندیناوی و بسیاری از دولت‌های دیگر، نمونه‌ی شاخص و آشکارایی است از هم‌دلی و هم‌راهی جمعیت انبوهی از شهروندان مهاجر ایرانی با نظام حکومت موجود در ایران. این حرکت شاخص و از سوی ناچیز، همانا سفر میلیونی شهروندان مهاجر ایرانی است که هر ساله به ایران می‌روند (که حق طبیعی آن‌ها است) و نمی‌پذیرند که در اعتراض به این حکومت خودکامه‌ی دینی از این حق شهروندی و لذت بگذرند؟ چند نفر می‌توانند به ایران سفر کنند، اما به پاس هم‌دلی، هم‌صدایی با آزادی‌خواهان و مخالفت با استبداد و آدم‌کشی حکومت جمهوری اسلامی، از «موهبت سفر به وطن خود» می‌گذرند؟ (۴) آیا زمان آن فرانسیده که همه‌گان در تعیین سرنوشت خود نقش داشته باشند و به امید «دیگران» ننشینند؟ کدام یک از این هزاران سایت و وبلاگ، که هر روز خبرهایی وحشت‌ناک از ایران را منتشر می‌کنند، هم و غم خود را گذاشته‌اند روی آگاهی دادن به جامعه با رهنمودهای عمومی؟ آیا تنها خبرپراکنی و خواست ایدئولوژیک خود را دنبال کردن کافی است؟ آیا بعد از شکست انقلاب ۵۷، دوران گردآوری توده‌های ناآگاه به دور خود نگذاشته است؟ به چه بهایی باید برای حفظ توده‌ها و خریدن رای آن‌ها از بیان حقیقت گریخت؟

ایرانیان عزیز داخل ایران، هر چند هم مخالف حکومت باشند، چندان توانایی اعتراض‌های

فردی و گروهی را ندارند و به سختی می‌توانند فراهم کنند، اما ما که به دلیل نفی حکومت جمهوری اسلامی در بیرون از آن زندگی و کار می‌کنیم، سزاوار است که به شیوه‌های گوناگون، دانسته و نادانسته، با بهانه یا بی‌بهانه، با کردار خود در تایید و تحکیم یک حکومت خودکامه نقش داشته باشیم؟ آیا مبارزان در بند، آزادی‌خواهان در بند، نویسندگان در بند، هزاران هزار کشته شده، تبعیدی و صدها اثر سانسور شده‌ی شاعران و نویسندگان، بخشی از صدای ما، خواست ما، پاره‌ای از تاریخ ما، تکه‌ای از زمان ما نیست؟ آیا نباید برای این پاره پاره‌ها، این تکه تکه‌ها، این شرحه شرحه‌ها، کاری کنیم و وجدان‌های‌مان را با بهانه‌های واهی خواب نکنیم؟ آیا یک شهروند، یک مبارز، یک هنرمند، یک شاعر، یک نویسنده، به تنهایی می‌تواند راه پُر فراز و نشیب آزادی را بگذراند، یا این که هر صدایی در هم‌دلی صداهای دیگر رسا، پویا و تاثیرگذار می‌شود؟

در جهان کوچک امروز، نه تنها آزادی‌خواهان و نویسندگان حلقه‌های به هم پیوسته‌ی اندیشه و آفرینش دوران خود هستند و سانسور اندیشه‌ی هر کدام، حذف یکی از حلقه‌ها و گسیختن زنجیر شکوه‌مند فرهنگ و ادبیات معاصر است، که همه‌ی انسان‌ها، ضامن پویایی، استقلال و آزادی خرد و فرهنگ و آبادانی سرزمین خود هستند. این تعهد بر دوش همگان است و هر کس نسبت به توانایی خود در برابر وضعیت موجود بشر، به ویژه موقعیت اسفناک مردمان سرزمین خود مسئول است.

پس بیایید برای حفظ زیبایی و شکوه‌مندی هر صدا، صداهای دیگر را تقویت کنیم و با هم‌نوازی و هم‌سرایی خود، جهان گسترده‌ی فرهنگ و ادبیات مستقل، ناتک‌خو و آزادی‌پرور سرزمین و زبان‌مان را بیش‌تر در دسترس جامعه قرار بدهیم و بیش‌تر و بیش‌تر بر آگاهی فرد فرد جامعه بکوشیم. چرا که من یقین دارم راه دست یافتن به ماندگاری هر صدای مستقل، از راه هم‌بستگی با همه‌ی صداهای بسیار سهل‌تر خواهد بود و ایران، تنها در هم‌بستگی همه‌ی مردمانش به آزادی و استقلال و نهایت به نیکان‌شهری می‌رسد که از آرمان‌های همه‌ی آزادی‌خواهان و شاعران و نویسندگان بزرگ و مستقل آن بوده است.

\*\*\*

۱- مشارکت آقای اکبر گنجی در آن زمان، مانع از این نبود که من یا دیگر نویسندگان عضو

کانون، نگران سرنوشت او در سال‌های اسارتش نباشیم. بدیهی است من نیز چون همه‌ی آزادی‌خواهان خواستار آزادی او از زندان حکومت جمهوری اسلامی بودم و حق‌های اجتماعی و به ویژه آزادی بیان اندیشه و نشر را از حق‌های مسلم او می‌دانستم و می‌دانم.

۲- در پیش از زمان انتشار گزارش یاد شده، باقر پرهام و داریوش آشوری در گفت‌وگوهای ناگزیرشان با نشریه‌ی «راه نو» موضع‌های خود را نشان داده بودند، اما دولت‌آبادی و گلشیری در خارج از کشور به سر می‌بردند. مدتی کوتاه بعد از آن گلشیری بازگشت، اما اعتراضی به نامش در جمع هیات مؤسس نکرد و به قول خودش نخواست آن مقاله را طرح کند. دولت‌آبادی اما زمانی از آلمان بازگشت که گروه مشورتی برای مقابله با کودتا، اقدام به انتخاب کسانی به‌عنوان هیات تدارک و برگذاری مجمع عمومی کرد و من منشور و دعوت از نویسندگان را در نشریه‌ی دو هفته‌ی «آدینه» منتشر ساختم و گروه مذکور در برابر عمل انجام شده قرار گرفت. (شرح مفصل این واقعه در کتاب «حدیث تشنه و آب، روایت کامل سایه‌روشن‌های کانون نویسندگان، اتوبوس ارمنستان، نقش کارگزاران فرهنگی و امنیتی جمهوری اسلامی»، نوشته‌ی منصور کوشان، نشر باران در سوئد، سال ۲۰۰۳ آمده است.)

۳- من در این مقاله از حرکت‌های زشت و بسیار ناپسند سینماگران ایرانی، که در پرتو خفقان، استبداد و کشتارهای شهروندان کشور توسط دژخیمان حکومت اسلامی و چپاول ثروت ملی ایران از جانب دولت‌های اروپایی، به شهرت و نوایی رسیدند و بیش از هر کس بانی و باعث فریب دادن مردم جهان از جانب دولت‌های دست راستی اروپا شدند و همه‌ی کسانی که به عنوان هنرمند این بازار فریب را گسترش دادند و ویرترین حکومت جمهوری اسلامی را رنگین‌تر کردند، سخن نمی‌گویم.

۴- مثال‌های بسیاری می‌توان زد. از نقش بسیاری از چهره‌های سیاسی، فرهنگی، ادبی، هنری و به ویژه اقتصادی که آشکار (با توجیه‌های ابلهانه) و پنهان (با توجیه از دو کیسه خوردن) در بیرون از ایران زندگی می‌کنند، اما چون علت وجودی و ضامن بقای خود را حکومت جمهوری اسلامی می‌بینند، از هیچ تلاشی برای حفظ و بقای آن کوتاهی نمی‌کنند و اگر طرف‌دار اصلاح (رفروم) هستند، بیش‌تر برای تضمین موقعیت خود است تا نجات مردم ایران.

